

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال چهاردهم، شماره ۵۶، تابستان ۱۴۰۱

صفحات: ۴۴-۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۲۰؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۳/۲۹

مقاله: پژوهشی

زن و صنعت فرهنگ در ایران؛ توانمندسازی یا سلطه پذیری؟

شکیبا سادات هاشمیان* / سعید گازرانی** / علی اصغر داوودی***

چکیده

تبعیض و نابرابری جنسیتی ناشی از سلطه بر زنان، پدیده‌ای رایج در عرصه جهانی است که آنان را با محدودیت دسترسی یکسان به فرصت‌ها، امکانات، منابع قدرت و اثرگذاری در جوامع مختلف روبرو کرده است. یکی از راه‌حل‌های نهادهای بین‌المللی برای این معضل، خط‌مشی توانمندسازی زنان است. این خط‌مشی در ایران نیز مورد توجه قرار گرفته و سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی توسط مراجع ذیربط انجام شده است. با این حال، شواهد عینی نشان می‌دهد موقعیت زنان چندان مطلوب نیست. هدف پژوهش حاضر شناسایی دلایل پذیرش سلطه مردانه توسط زنان در ایران است. برای انجام پژوهش از داده‌های کمی و کیفی موجود و برای آزمون فرضیه، از روش «تحلیل انتقادی» استفاده شده است. رهیافت نظری مقاله نیز مبتنی بر اصول و مفاهیم نظریه انتقادی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد بخشی از سلطه‌پذیری زنان در نتیجه تأثیر مضامین و عناصر آموزشی- فرهنگی شکل می‌گیرد؛ لذا تا زمانی که نظام آموزشی، رسانه‌ها و تربیون‌های علمی، فرهنگی و مذهبی که مخاطب عام دارند، به بازتولید، ترویج نگرش‌ها، باورها و مناسبات مبتنی بر مشروعیت‌بخشی به نابرابری و تبعیض بپردازند، شاهد تغییری معنادار در وضعیت زنان جامعه نخواهیم بود.

کلیدواژه‌ها: ایران، توانمندسازی، سلطه‌پذیری، صنعت فرهنگ، آگاهی کاذب؛ نظریه انتقادی.

* گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران .

shakiba.hashemian@mshdiau.ac.ir

** گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (نویسنده مسؤول).

gazerani.researcharticle.sh@gmail.com

adavoudi@mshdiau.ac.ir

*** گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

۱. بیان مسأله

نابرابری و تبعیض جنسیتی مسأله‌ای جهانی است که بر حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی و سیاسی تأثیر دارد. بر مبنای گزارش زنان سازمان ملل، تبعیض جنسیتی در زمینه‌های مختلف تأثیرات گسترده و عمیقی بر زندگی زنان و دختران در سطح جهان می‌گذارد. در زمینه ملیت، در بیش از ۵۰ کشور جهان زنان از حق دستیابی، تغییر یا حفظ ملیت خود محروم هستند؛ در عرصه اشتغال، زنان به‌طور متوسط ۲۳ درصد کمتر از مردان درآمد دارند؛ در حوزه خانواده، در ۲۹ کشور از ۱۸۷ کشور جهان، فقط مردان مسؤلیت قانونی خانواده را بر عهده دارند؛ در زمینه تحصیلات، دو سوم ۷۵۰ میلیون بزرگسال بی‌سواد در سطح جهان را زنان تشکیل می‌دهند؛ در موضوع کار خانگی رایگان، زنان روزانه سه برابر بیش از مردان برای مراقبت و اشتغال خانگی بدون دستمزد وقت صرف می‌کنند؛ در ارتباط با خشونت خانگی، در سراسر جهان از هر سه زن یکی خشونت فیزیکی یا جنسی را اغلب از سوی شریک زندگی خود تجربه کرده است؛ در حوزه سلامت، بیش از یک زن از هر ۱۰ زن در سن باروری در سطح جهان به برنامه‌های تنظیم خانواده دسترسی ندارند و نهایتاً در عرصه سیاست، زنان تنها ۲۴ درصد کرسی‌های مجالس را در سراسر جهان در اختیار دارند (UN Women, 2019). ایران نیز بر مبنای گزارش مجمع جهانی اقتصاد، در سال ۲۰۱۹ در زمینه تبعیض جنسیتی، در میان ۱۵۳ کشور در رتبه ۱۴۸ قرار داشت. (World Economic Forum, 2019).

این واقعیات همه در شرایطی است که در دهه‌های اخیر و به‌ویژه از دهه ۱۹۹۰ به بعد مفهوم توانمندسازی زنان^۱ وارد گفتمان توسعه شده و مورد توجه قرار گرفته است. توانمندسازی فرآیندی است که از طریق آن زنان تضعیف‌شده یا ناتوان وضعیت خود را دگرگون می‌کنند و سررشته زندگی خود را به‌دست می‌گیرند. این فرآیند که می‌تواند به تغییر در موازنه قدرت، شرایط زندگی و مناسبات میان افراد منجر شود (Goyal, 2015: 33) تا حد زیادی متکی بر آگاهی، آموزش و تجربه عملی است (Bronner, 2011: 22). درعین حال، به‌نظر می‌رسد با وجود تأکید بسیار و اقدامات گسترده‌ای که برای تحقق عملی این رویکرد جدید انجام شده، وضعیت زنان در سرتاسر جهان همچنان دشوار است.

برای تبیین تبعیض جنسیتی علیه زنان، نظریه‌های مختلفی مطرح شده است که به‌طور کلی به دو دسته «علی» و «کارکردی» تقسیم می‌شوند. نظریه‌های علی به توضیح علل مختلف زیستی، روانی و اجتماعی تفاوت‌های میان زن و مرد و به‌تبع آن نقش‌های جنسیتی متفاوت پرداخته‌اند؛ درحالی‌که نظریه‌های کارکردی بر کارکردهای مثبت تفکیک جنسیتی نقش‌ها در جهت حفظ یکپارچگی اجتماعی یا کارکردهای منفی آن در جهت استثمار زن و تداوم نظام سلطه می‌پردازند (براتی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۴۸). بیشتر این نظریات با تأکید بر نقش یا تأثیر جسم، جامعه و مردان در ایجاد و تداوم تبعیض جنسیتی، به عوامل مؤثر بر تفکیک نقش‌های جنسیتی و در نتیجه تبعیض علیه زنان پرداخته‌اند. به‌نظر می‌رسد جنبه‌ای که در این مطالعات کمابیش مغفول مانده، نقش خود زنان در تکوین تبعیض جنسیتی است؛ پدیده‌ای که با وجود عمومیت نسبی آن در جهان، در کشورهای در حال توسعه و از جمله ایران مشهودتر است. براین‌اساس، پرسش اصلی مقاله این است که «چرا بخشی از زنان در جامعه ایران با پذیرش سلطه مردانه، دچار سلطه‌پذیری می‌شوند؟» در پاسخ به این پرسش، فرضیه اصلی این است که «ترکیب هم‌افزای عوامل آموزشی، فرهنگی و اعتقادی با ایجاد آگاهی کاذب موجب تثبیت نگرش فرودستی و در نتیجه سلطه‌پذیری زنان می‌شود».

۲. چارچوب نظری

۲-۱. توانمندسازی زنان

توانمندسازی زنان، از جمله مهم‌ترین نظریه‌های رایج در حوزه مطالعات زنان است که از اواخر سده گذشته مطرح و به گفتمان توسعه وارد شد. این مفهوم اغلب به‌مثابه فرایند تغییرات شخصی و اجتماعی تلقی می‌شود که از طریق آن زنان به قدرت، انتخاب‌های معنادار و کنترل بر زندگی خود دست می‌یابند (O'Neil et al., 2014: 1).

توانمندسازی هر چند در حوزه‌های مختلف اقتصادی، بهداشت و درمان، آموزش و نگرش‌های اجتماعی مطرح شده است (Goyal, 2015: vii-viii)، ولی از این میان تغییر نگرش‌های اجتماعی در راستای حرمت‌نهادن به زنان و دختران اهمیت بیشتری دارد (Kirst-Ashman, 2017: 69). بر اساس ۴۶ شاخص در سه بُعد شخصی، ارتباطی و محیطی که توسط آکسفام^۱ و

1. Oxfam

با هدف ارائه راهنمایی برای سنجش توانمندسازی زنان عرضه شده، در بعد شخصی، مواردی چون حرمت‌نفس، نگرش به نقش اقتصادی زنان، دانش و آگاهی فردی، استقلال فردی و ... مطرح شده است (Lombardini et al., 2017: 21-37).

در مجموع، با توجه به تعاریف بالا و برآیند شاخص‌های آکسفام، سه شاخص حرمت‌نهادن به زنان به‌منظور ارتقای حرمت‌نفس و افزایش اعتمادبه‌نفس آن‌ها؛ آموزش و گسترش آگاهی زنان و شناسایی و پذیرش حقوق و موقعیت اقتصادی آن‌ها را می‌توان به‌عنوان شاخص‌های توانمندسازی زنان تلقی کرد. به بیان دیگر، در فرایند توانمندسازی، زنان باید به‌لحاظ اجتماعی محترم و ارزشمند به‌حساب آیند تا اعتمادبه‌نفس‌شان افزایش یابد؛ آموزش ببینند و آگاه شوند و مشارکت و توانایی اقتصادی آن‌ها در جامعه بیشتر شود تا بتوانند به بهبود شرایط خود کمک کنند.

۲-۲. نظریه انتقادی

نظریه انتقادی^۱ در مفهوم خاص آن با جامعه‌شناسی نومارکسیستی پیوند خورده و بخش عمده‌ای از شهرت خود را مدیون مکتب فرانکفورت^۲ است (ادیبی و انصاری، ۱۳۵۸، ص ۱۳۸). این نظریه شامل انتقاداتی از جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی و فکری معاصر است و به نقد هم‌زمان جامعه و نظام‌های گوناگون شناخت و معرفت می‌پردازد (Ritzer, 1988: 248). اصلی‌ترین این انتقادات شامل نقد مارکسیسم، انتقاد از اثبات‌گرایی، نقد جامعه‌شناسی متعارف، نقد جامعه مدرن و انتقاد از فرهنگ رایج است (ادیبی و انصاری، ۱۳۵۸: ۱۳۹؛ (Ritzer, 1988: 248-251). در ادامه به مرور مختصر عناصر اصلی نظریه انتقادی یعنی صنعت فرهنگ، آگاهی کاذب، ازخودبیگانگی و شیء‌شدگی و سلطه و سلطه‌پذیری خواهیم پرداخت.

۲-۲-۱. صنعت فرهنگ

نظریه انتقادی ضمن توجه به مسأله سلطه معتقد است در جهان امروز جایگاه سلطه از قلمرو اقتصاد به حوزه فرهنگ انتقال یافته است. به گفته هورکهایمر و آدورنو هدف صنعت فرهنگ یا ساختارهای عقلانی و بوروکراتیک (چون شبکه‌های تلویزیونی) که فرهنگ امروزی را کنترل می‌کنند (Ritzer, 1988: 250-251) این است که مصرف‌کنندگان تولیدات فرهنگی را از تفکر مستقل بازدارند (Felluga, 2015: 68).

1. Critical theory
2. Frankfurt School

از این منظر، صنعت فرهنگ تبلور نوعی فرهنگ معیار همگانی است که با انواع سرگرمی‌های منحط و توده‌ای از جمله برنامه‌های تلویزیونی، محصولات سینمایی و سایر رسانه‌های نوشتاری، شنیداری و دیداری مردم را اسیر می‌کند و فردیت و آزادی‌های فردی را از بین می‌برد (پولادی، ۱۳۸۳: ۴۳؛ بشیریه، ۱۳۹۶: ۱۸۵). در واقع، صنعت فرهنگ با بسط آگاهی کاذب زمینه استحکام مناسبات سلطه اجتماعی را فراهم می‌سازد.

۲-۲-۲. آگاهی کاذب

مارکوزه از چهره‌های شاخص مکتب فرانکفورت معتقد است تبلیغات گسترده، رسانه‌های جمعی و علوم اجتماعی اثبات‌گرا در عمل به ابزارهای القای آگاهی کاذب تبدیل شده‌اند (پولادی، ۱۳۸۳: ۴۹). آگاهی کاذبی که با پنهان‌سازی حقیقت در جوامع مختلف، مانع می‌شود تا کارکرد واقعی دولت، نیروهای اقتصادی یا گروه‌های مسلط قدرت‌مند دیده شود (Felluga, 2015: 284).

از نظر او ایجاد آگاهی کاذب بخشی اساسی از نظام سرمایه‌داری است تا به مدد صنعت تبلیغات، رسانه‌های جمعی و علوم اجتماعی و روان‌شناختی فریبنده، وقت آزاد توده‌ها را پر کند و نوعی رضایت کاذب برایشان فراهم آورد و با ترویج مصرف‌گرایی آن‌ها را کودن و برده سازد (لسناف، ۱۳۹۴: ۷۲). به اعتقاد مارکوزه جامعه تکنولوژیک نوین با تحمیل آگاهی کاذب مشتمل بر ترس و مصرف‌زدگی، انسان‌ها را کنترل می‌کند. در چنین شرایطی، افراد در فضایی آکنده از آگاهی کاذب کار می‌کنند؛ آگاهی کاذبی که موجب پنهان ماندن از خودبیگانگی و شیء‌شدگی توده‌ها می‌شود (بلوم، ۱۳۷۳: ۸۶۱-۸۶۲).

۲-۲-۳. از خودبیگانگی و شیء‌شدگی

از خودبیگانگی و شیء‌شدگی مفاهیم محوری نظریه انتقادی هستند و در قلب نوآوری‌های نظری مکتب فرانکفورت قرار دارند (Allen & Mendieta, 2018: 10). فروم از خودبیگانگی را تجربه‌ای خاص می‌داند که موجب می‌شود فرد خود را هم‌چون بیگانه حس کند (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۲۰) و کارنگا آن را «دورافتادگی و جدایی انسان‌ها از آنچه با تکیه بر آن می‌توانند وجود خود را شکوفا ساخته و تحقق بخشند» تعریف می‌کند (Brookfield, 2005: 289).

از خودبیگانگی را می‌توان تجربه‌ای درونی دانست که با گسستن فرد از خود همراه است، به‌گونه‌ای که گاه در اثر شرایط و مقتضیات بیرونی، فرد نقشی را می‌پذیرد و اعمالی را انجام

می‌دهد که اعتقاد چندانی به آن‌ها ندارد. در همین چارچوب، هورنای از خودبیگانگی را وضعیتی می‌داند که در آن «شخص نسبت به احساس واقعی، باورها و علایق خود بیگانه می‌شود و به‌طور کلی نسبت به خود احساس بیگانگی می‌کند و بی‌آنکه بداند نه حیات خود، بلکه صرفاً تصویری از خود را ادامه می‌دهد» (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۲۱-۲۰)؛ وضعیتی مشابه آن‌چه آدورنو شیء‌شدگی می‌نامد که در آن انسان‌ها از عاملیت خود در ایجاد واقعیت اجتماعی آگاه نیستند و جامعه را نه محصول کنش خویش که نتیجه قوانین طبیعی، قطعی و تغییرناپذیر تلقی می‌کنند.

(Ross, 2015: 34). از نگاه نظریه انتقادی، این از خودبیگانگی و شیء‌شدگی زمینه‌ساز تکوین اشکال گوناگون مناسبات سلطه در نظام اجتماعی است.

۲-۲-۴. سلطه و سلطه‌پذیری

از جمله مفاهیم محوری نظریه انتقادی که بازتاب‌دهنده سلسله‌مراتب و مناسبات نابرابر و تبعیض‌آمیز اجتماعی به‌شمار می‌رود، مفهوم سلطه است. سلطه، جلوه ملموس اعمال قدرت از طریق مجموعه‌ای از روابط پیچیده است که شامل نظارت اجتماعی و قواعد و الزامات درونی‌شده و موردقبول انسان‌ها می‌باشد (نقیب‌زاده، ۱۳۹۴: ۴۶).

مفهوم مقابل سلطه، سلطه‌پذیری است که واژه‌نامه کمبریج آن را تمایل شخص به کنترل شدن توسط دیگران و فرهنگ وبستر، مطیع‌بودن، تسلیم‌شدن یا تمایل به تسلیم‌شدن به خواسته‌های دیگران تعریف کرده‌اند. شخصیت سلطه‌پذیر با دیگران دوستانه برخورد می‌کند و خواسته آنان را بر خواسته‌های خود مقدم می‌شمرد. نگرش افراد سلطه‌پذیر به خود همواره با احساس درماندگی و ضعف همراه است و احساس امنیت‌شان به شیوه نگرش و برخورد دیگران با آن‌ها بستگی دارد. در نتیجه، وابستگی و نیاز به محبت و تأیید دیگران همواره در افراد سلطه‌پذیر دیده می‌شود (حسام‌قازی، ۱۳۹۳: ۲۹).

افراد سلطه‌پذیر معمولاً با شرایط مستلزم ابتکارعمل، سازگار نیستند و هنگامی احساس راحتی و آرامش می‌کنند که مطیع دستورات دیگران باشند (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۷۶). این شیوه تفکر و رفتار نتیجه آسبیبی است که به شأن و منزلت افراد سلطه‌پذیر وارد شده و با احساس خودباختگی، شرمساری، خجالت و خشونت همراه است.

در واقع، چنین رفتارهایی در اثر آگاهی کاذب و سرکوب درونی‌شده ایجاد می‌شود، به‌نحوی که فرد سلطه‌پذیر رضایت‌مندانه می‌پذیرد که رفتارهای افراد سلطه‌گر تأمین‌کننده علایق و خواست

آن‌ها است. بنابراین، آگاهی کاذب افراد سلطه‌پذیر نتیجه فرایندی پیچیده است که خود موجب پنهان ماندن مناسبات سلطه از نگاه آن‌ها می‌شود (دین‌محمدی و دیگران، ۱۳۹۲: ۸۵).

۳. روش پژوهش

در این پژوهش از روش ترکیبی تک‌مرحله‌ای با رهیافت انتقادی استفاده شده است. در روش ترکیبی تک‌مرحله‌ای یا شبه‌ترکیبی، در هر مرحله از پژوهش امکان به‌کارگیری روش کمی یا کیفی وجود دارد (تخشید و جاوید، ۱۳۸۹: ۶۸). به‌علاوه، از آن‌جا که پژوهش حاضر از نوع مقالات پژوهشی نظری^۱ است؛ برخلاف مقالات پژوهشی تجربی^۲ که داده‌های لازم از راه مصاحبه، نظرسنجی، پرسشنامه، مشاهده، آزمایش و دیگر روش‌های تحقیقات کمی و کیفی گردآوری می‌شود؛ استدلال‌های نویسندگان کاملاً به تحقیقات نظری ادبیات علمی موجود متکی است (Rakotsoane, 2019: 2). ضمن آن‌که این نوع مقالات لزوماً از استاندارد مقدمه، روش، یافته‌ها، بحث تبعیت نمی‌کنند (Swales & Feak, 2012: 276). بنابراین، برای گردآوری داده‌های این مقاله از منابع علمی موجود از جمله پژوهش‌های کمی یا کیفی مرتبط با بحث بهره گرفته و برای تحلیل یافته‌ها ضمن به‌کارگیری رهیافت انتقادی، از روش تحلیل کیفی استفاده شده است.

رویکرد انتقادی به‌عنوان یکی از رهیافت‌های اصلی پژوهش کیفی، مستلزم نقد اجتماعی است تا ضمن بازنمایی شرایط اجتماعی زیانبار و موجد از خودبیگانگی، امکان رهایی جامعه از این شرایط را فراهم سازد و علل و عوامل از خودبیگانگی را از میان بردارد. البته این رهیافت به مردم نمی‌گوید چگونه شرایط نامطلوب موجود را تغییر دهند، بلکه به آن‌ها کمک می‌کند تا راه‌های مختلف بازتعریف جامعه و شکوفایی ظرفیت‌های انسانی خود را بیابند. براین‌اساس، هدف اصلی نظریه انتقادی، کمک به مردم است تا با شناخت ریشه‌های اغلب ناخودآگاه باورها و کنش‌هایشان، این باورها و کنش‌ها را تغییر دهند (McNabb, 2005: 436). بنابراین، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در ادامه خواهیم کوشید با استفاده از رهیافت انتقادی و در چارچوب منظومه نظری مبتنی بر صنعت فرهنگ، آگاهی کاذب، از خودبیگانگی و شیء‌شدگی و در نتیجه

1. Theoretical
2. Empirical

سلطه‌پذیری، به بررسی زمینه‌های کمتر مطالعه شده پدیده سلطه‌پذیری زنان در جامعه ایران پرداخته شود.

۴. تحلیل یافته‌ها: توانمندی یا سلطه‌پذیری زنان در ایران

پیش‌تر و به‌استناد مراجع معتبر بین‌المللی نظیر گزارش زنان سازمان ملل یا گزارش مجمع جهانی اقتصاد به شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نامطلوب زنان در سطح جهان و تبعیض چشمگیر نسبت به آن‌ها اشاره شد. به‌علاوه به‌اختصار اشاره شد در ایران نیز زنان در مقایسه با مردان موقعیتی نابرابر دارند و متناسب با نقش‌هایی که برای آن‌ها تعریف شده، جنس دوم محسوب می‌شوند و از حقوق اجتماعی، اقتصادی و فردی کمتری برخوردارند. تحلیل وضعیت شاخص‌های جنسیتی در ایران نشان می‌دهد که از نظر توسعه انسانی و شکاف جنسیتی توفیق چندانی حاصل نشده است و درحالی‌که بیشتر کشورهای همسایه دو دهه قبل نسبت به ایران در جایگاه پایین‌تری قرار داشتند، به‌تدریج فاصله معناداری با ایران پیدا کرده و موقعیت بهتری یافته‌اند (معاونت امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری، ۱۳۹۵).

همان‌طور که اشاره شد، هرچند مناسبات سلطه و تبعیض در بسیاری از کشورهای جهان واقعیتی انکارناپذیر است، ولی تأثیر آن در جوامع سنتی و کشورهای درحال توسعه عمیق‌تر است. به‌علاوه، به‌نظر می‌رسد در ایران که قانونگذاری بر پایه تفاسیری خاص از احکام فقهی انجام می‌شود، پذیرش بسیاری از این مناسبات با توجیهات فرهنگی نیز همراه شده است. در پژوهش‌های مختلف مربوط به وضعیت زنان در ایران (که در ادامه به برخی از آن‌ها خواهیم پرداخت) به مصادیق مناسبات سلطه از قبیل محدودسازی و گاه مخالفت با تحصیل زنان، مخالفت با استقلال مالی زنان، مخالفت با برابری‌خواهی زنان، اختصاص حق طلاق به مردان، ولایت مردان بر زنان و فرزندان، تبدیل زنان به ابزار پاسخ‌گویی به نیازهای جسمی و جنسی مردان، الزام به انجام کارهای خانگی توسط زنان و نظایر آن اشاره شده است.

بسیاری از پژوهش‌های قبلی تداوم این مناسبات را به عوامل ساختاری سیاسی، اقتصادی، حقوقی و ... نسبت داده‌اند. اما به‌نظر می‌رسد بخشی از این نابرابری‌ها محصول فرآیندی است که در آن زنان خود نسبت به این مناسبات تمکین می‌کنند و آن‌ها را می‌پذیرند؛ فرآیندی که

رهیافت انتقادی قادر به تحلیل و تبیین آن است. در ادامه تلاش به عمل می‌آید تا ضمن بهره‌گیری از عناصر اصلی نظریه انتقادی و تطبیق آن‌ها با داده‌های مربوط به جامعه ایران این فرآیند تبیین شود.

۴-۱. آموزش، تلویزیون و ترویج کلیشه‌های جنسیتی

مدرسه و کتاب در همه جوامع نقش مؤثری در شکل‌گیری هویت کودکان دارند و از ابزارهای مهم جامعه‌پذیری به‌شمار می‌روند. بنابراین، کلیشه‌ها و پیش‌داوری‌های جنسیتی و بازتولید آن‌ها در کتاب‌های درسی می‌تواند باعث نهادینه‌سازی ذهنیت فرودستی زنان در جامعه شود و تأثیری منفی بر موقعیت آنان در بازار کار، دنیای سیاست و رسانه‌های گروهی بگذارد (میشل، ۱۳۷۶). بر همین اساس، فریره (۱۳۹۴) تأکید می‌ورزد که «آگاهی ورقی سفید نیست؛ مدرسه و جامعه میدان‌های بی‌طرف اجتماعی نیستند. اعتراف‌نکردن یا به چالش‌نکشیدن نابرابری در جامعه همدستی با واقعیت پنهان است، شرایط پنهانی که ایدئولوژی مسلط را تضعیف خواهد کرد» (فریره، ۱۳۹۴: ۲۶۲).

۴-۱-۱. آموزش

در دنیای امروز خانواده، رسانه‌ها، مدرسه و ... هویت جنسیتی را به کودکان می‌آموزند و از این میان مدرسه اهمیت بسزایی دارد؛ زیرا کتاب‌های درسی نگرش دانش‌آموزان را درباره نقش‌های جنسیتی شکل می‌دهند و تقویت می‌کنند (روحانی و دیگران، ۱۳۹۲: ۹۷). در ایران نیز نظام آموزشی و محتوای کتاب‌های درسی نقشی مهم در شکل‌گیری نگرش‌های اجتماعی مبتنی بر نابرابری میان زنان و مردان دارند. بررسی کتاب‌های درسی فارسی دوره دبستان نشان می‌دهد که بیش از ۷۵ درصد تصاویر این کتاب‌ها مربوط به مردان (حدود ۴۱ درصد در نقش‌های بزرگسالی) است. در مقابل، از ۲۵ درصد تصاویر مربوط به زنان فقط ۸/۴ درصد بزرگسالان را به تصویر می‌کشد؛ ضمن آن‌که تصاویر زنان و دختران بیشتر در ارتباط با وظایف خانگی است (افشانی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۰۳).

تحلیل کیفی کتاب‌های درسی ادبیات فارسی و زبان فارسی سال اول دبیرستان نشان می‌دهد ویژگی‌ها و رفتارهای مبتنی بر لطافت روحی، مهربانی و ضعیف‌بودن به زنان و ویژگی‌ها و

رفتارهای مرتبط با سخت‌کوشی تحصیلی و فعالیت، کوشش و علاقمندی به کسب علم به مردان نسبت داده شده است. در این کتاب‌ها، بیشترین حضور دختران و زنان به مسؤولیت‌های خانگی و کمترین حضور آن‌ها به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی مربوط می‌شود. در واقع، پسران فنون و مهارت‌های کار را می‌آموزند، درحالی‌که دختران مهارت‌های خانه‌داری را فرامی‌گیرند (مهران و دیگران، ۱۳۹۶: ۶۱-۶۵).

در تصاویر کتاب‌های انگلیسی دبیرستان‌های ایران نیز در زمینه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی (به‌ویژه در فعالیت‌های اجتماعی) به مردان بیشتر توجه شده است؛ ولی زنان در زمینه فعالیت‌های آموزشی و شخصی نقش پررنگ‌تری دارند. از تصاویر این کتاب‌ها، بیش از ۵۹ درصد به مردان، حدود ۲۷ درصد به زنان و ۱۴ درصد بقیه به اشیاء و حیوانات اختصاص یافته است. در تصاویر این کتاب‌ها نقش‌هایی چون مخترع، پژوهشگر، دانشمند و ... به مردان اختصاص یافته، اما به زنان نقش اجتماعی خاصی داده نشده است (روحانی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۰۱-۱۰۰).

به‌نظر می‌رسد تبعیض و نابرابری جنسیتی آموزشی در بسیاری از کشورها ناشی از عوامل فرهنگی رایج در این جوامع است که بر بینش برنامه‌ریزان آموزشی، معلمان و اساتید تأثیر می‌گذارد و موجب تثبیت نقش‌های جنسیتی می‌شود. در نتیجه، به‌دلیل ذهنیت برترانگاری مردان و توزیع نابرابر امکانات جامعه به سود آن‌ها، انگیزه آموزش در نزد دختران کم‌تر و فرصت‌های آموزشی، جنسیتی می‌شود. در ایران اگرچه بسیاری از زنان باسواد هستند، اما توزیع نابرابر امکانات تحصیلی و آموزشی موجب تمرکز دختران بر رشته‌هایی منطبق با انتظارات جنسیتی جامعه شده است (چابکی، ۱۳۸۲: ۹۵).

در مجموع، به‌نظر می‌رسد محتوا و تصاویر کتاب‌های درسی نقشی مهم در شکل‌دهی به هویت جنسیتی دانش‌آموزان دارند؛ زیرا اگر بازنمایی تصویر زنان آن‌ها را به‌عنوان موجوداتی ضعیف و ترسو نشان دهد، ناخودآگاه این ذهنیت به دانش‌آموزان دختر القاء می‌شود که در واقعیت نیز در کنترل و اداره امور خود ناتوان هستند.

۴-۱-۲. تلویزیون

پیش‌تر به مفهوم صنعت فرهنگ و نقش رسانه‌هایی چون تلویزیون در ایجاد آگاهی کاذب و تثبیت مناسبات سلطه اشاره شد. یافته‌های پژوهش‌های تجربی روان‌شناسانه نشان می‌دهد رسانه‌ها به‌شکلی سازمان‌یافته و در راستای ارزش‌های حاکم، با آموزش نقش‌های جنسیتی «مناسب» هر جنس و تشویق رفتارهای منطبق با آن، در عمل به تکوین و تثبیت نقش‌های

جنسیتی کمک می‌کنند. امروزه در اکثر رسانه‌ها، بیشتر برنامه‌ها را مردانی تولید می‌کنند که از کلیشه‌های رایج تأثیر پذیرفته‌اند؛ در نتیجه به نوبه خود به تقویت کلیشه‌های مربوط به نقش‌های جنسیتی کمک می‌کنند (سمواتی و رضوی‌دینانی، ۱۳۹۴: ۹۲-۹۱).

در واقع، رسانه‌هایی چون تلویزیون ضمن بازنمایی کلیشه‌های موجود جامعه به کلیشه‌سازی نیز می‌پردازند. برای مثال، مخاطبین آن‌ها با مشاهده مکرر زنان در نقش‌های خانه‌داری، مادری و ... به تدریج در ذهن خود تصویری یکسان و کلیشه‌ای از زن می‌سازند که مبنای ارزیابی‌ها و قضاوت‌های بعدی نیز قرار می‌گیرد. این شیوه کلیشه‌سازی از زنان و مردان در رسانه‌ها و آگهی‌های بازرگانی در عمل پیچیدگی‌های رفتاری و شناختی زنان را نادیده می‌گیرد، موجب به‌حاشیه‌راندن زنان در رسانه‌ها می‌شود و در نهایت ارزش‌های اجتماعی مردسالارانه را بازتولید و تقویت می‌کند (اصلانی و کیانپور، ۱۳۹۴: ۱۹۸-۱۹۹).

تلویزیون به‌عنوان یکی از پرمخاطب‌ترین رسانه‌ها در ایران و در خلال برخی برنامه‌های پر بیننده خود به بازتولید مجموعه‌ای از کلیشه‌های جنسیتی که گاه در فرهنگ سنتی کشور ریشه دارند می‌پردازد (صادقی‌فسایی و کریمی، ۱۳۸۴: ۸۴-۸۵). در واقع، در بسیاری از برنامه‌های تلویزیونی، زنان در نقش‌هایی که مستلزم به‌کارگیری عقل، اتخاذ تصمیم‌های درست، مواجهه با مشکلات و یافتن راه‌حل مناسب است، بازنمایی نمی‌شوند (سمواتی و رضوی‌دینانی، ۱۳۹۴: ۱۰۰). به بیان دیگر، اگرچه در تصویری که از زن امروزی در تلویزیون نشان داده می‌شود، تفاوت‌هایی با نوع کارها و فعالیت‌های زنان سنتی نمایش داده می‌شود و هرچند در رفتارهایش اقتداری ظاهری دارد، ولی در عمل، انفعال و فرودستی همچنان جزئی از شخصیت اوست. چنین زنی در مواقع حساس توانایی انجام رفتار درست را ندارد، نمی‌تواند در مقابل مشکلات ایستادگی کند و نیازمند کمک و حمایت است. در مجموع، با وجود ظاهری محکم و قوی، در برابر سختی‌ها تاب نمی‌آورد و فرومی‌ریزد (صادقی‌فسایی و کریمی، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۶).

تلویزیون با نمایش ارزش‌ها و هنجارهای مردسالارانه از سویی و فرودستی زنان از سوی دیگر می‌کوشد مادر فداکار و همسر مطیع را به‌عنوان نمونه زن خوب نشان دهد و الگوسازی کند (موسوی و کمال‌الدینی، ۱۳۸۸: ۱۳۷). در بسیاری از سریال‌های تلویزیونی زنان در قالب زن سنتی کلیشه‌ای و به‌صورت افرادی دسیسه‌چین با رفتاری مبتنی بر نقص عقل و شخصیت منفعل و فرودست نشان داده می‌شوند، در حالی که مردان شخصیتی مسلط، فعال، مهاجم و

مقتدر دارند. در واقع، نقش‌های مردان، مهارت حرفه‌ای، کفایت، منطق و قدرت و نقش‌های زنان تابعیت، انفعال، تسلیم و کم‌اهمیتی را منعکس می‌کنند (صادقی‌فسایی و کریمی، ۱۳۸۴: ۸۴-۸۱).

آگهی‌های بازرگانی تلویزیونی نیز در بازتولید نوعی تقسیم کار جنسیتی نابرابر و تبعیض‌آمیز نقشی مهم دارند. در تبلیغات بازرگانی سیمای جمهوری اسلامی، در الگوی زنانه آگهی‌ها، اگرچه نسبت حضور زنان بیشتر است، ولی کیفیت حضورشان کم‌رنگ‌تر و محدود به وابستگی‌های خانوادگی، عاطفی، شخصی، امور خانه‌داری، همسرداری، مادری و نظیر آن است. هم‌چنین کالاهای مرتبط با زنان عمدتاً شامل شوینده‌ها، مواد غذایی، لوازم آشپزی و آشپزخانه و ... فاقد پیچیدگی و جنبه‌های تخصصی است. در این الگو، زنان برای ایفای بهتر نقش‌های بالا صرفاً مصرف‌کننده کالاهای مرتبط با خود هستند، بدون این‌که توان تخصصی تشخیص کیفیت این کالاها را داشته باشند. در نهایت، در الگوی زنانه تبلیغات، آن‌ها در نقش ارائه‌دهندگان خدمت به خانواده و به‌ویژه مردان بازنمایی می‌شوند. در مقابل و در الگوی مردانه تبلیغات تجاری، مردان در خانه و اجتماع دارای موقعیتی مسلط نشان داده می‌شوند. آن‌ها در آگهی‌های مربوط به کالاهای سرمایه‌ای و تجاری حضور دارند، بر پیچیدگی‌های شغلی و حرفه‌ای آن‌ها تأکید می‌شود و در مجموع مرجعی ذیصلاح برای تشخیص و تأیید کیفیت کالاها معرفی می‌شوند. در نتیجه، تأکید بیشتر تبلیغات تجاری بر تقسیم کار جنسیتی تبعیض‌آمیز و فرودستی و موقعیت اجتماعی نازل‌تر زنان است و در واقع، تحکیم این دو الگوی جنسیتی در تبلیغات تلویزیونی که ریشه در ارزش‌های اجتماعی دارد، به تقویت و بازتولید کلیشه‌های جنسیتی منجر می‌شود (اصلانی و کیانپور، ۱۳۹۴: ۱۹۸-۱۹۷).

۲-۴. باورهای فرهنگی و اعتقادی و تثبیت نگرش تبعیض‌آمیز جنسیتی

فالاجی (۱۳۹۰) پس از سفر به پاکستان، هند، اندونزی، هنگ‌کنگ، ژاپن، هاوایی و آمریکا و بررسی نقش و جایگاه زنان در این کشورها به بیان مشاهدات خود از وضعیت زنان کشورهای مختلف جهان پرداخت و بیان داشت که زنان نه فقط در جوامع در حال توسعه، بلکه در ژاپن و آمریکا نیز با سنت‌ها و باورهای آزاردهنده بسیاری مواجه هستند. مارکوزه نیز چنان‌که اشاره شد در نقد مناسبات حاکم بر جوامع توسعه‌یافته، معتقد است صنعت فرهنگ یعنی تبلیغات، رسانه‌های جمعی و علوم اجتماعی و روانشناختی که در خدمت نظام حاکم قرار دارند، عملاً

توده‌ها را سرگرم و کودن می‌سازند و با ترویج مصرف‌گرایی، فریبکاری و تلقین نظام‌مند عقاید، اکثریت مردم را گرفتار آگاهی کاذب و در واقع برده می‌کنند (لسناف، ۱۳۹۴: ۷۱-۷۵).

در ایران امروز، تخصیص نقش‌های جنسیتی متفاوت به زنان و مردان و منصفانه یا تبعیض‌آمیز بودن این تفاوت‌ها تا حدود زیادی با اختلاف و گاه مناقشه همراه بوده و قرائت رسمی در این زمینه نیز همواره توجیه‌گرانه بوده است. مثلاً برخی با استناد به روایتی که در آن پیامبر کارهای داخل خانه را به دختر و امور بیرون منزل را به داماد خود می‌سپارد استدلال می‌کنند که اسلام الگوی تقسیم کار جنسیتی را تأیید کرده است (براتی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۴۸). آن‌ها با طرح دو فرض منطقی برای این تقسیم جنسیتی کار که در یکی تقسیم‌بندی جنسیتی نشانه تبعیض علیه زنان و در دیگری امری طبیعی و مبتنی بر تفاوت‌های جسمی زن و مرد تلقی می‌شود، بر فرض دوم تأکید می‌ورزند. در واقع، چنین الگویی را نشانه ارزش یکسان کار خانگی با کار در عرصه اجتماع از نگاه اسلام می‌دانند و تعیین آن را به تفاوت‌های زیستی زن و مرد، همانندسازی فرزندان با والد هم‌جنس و عوامل فرهنگی و حقوقی نسبت می‌دهند (براتی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۵۱-۱۴۹).

محمدی (۱۳۹۲) نیز با استناد به برخی آیات و روایات نشان می‌دهد در آموزه‌های اسلامی بر تفاوت‌های جنسیتی زن و مرد که آنان را برای وظایف و مسؤولیت‌های متفاوت در کودکی و جوانی آماده می‌کند تأکید شده است. او از جمله با اشاره به مواردی که در آن‌ها به «فراهم نمودن برخی کارهای رقابتی برای پسران»، «توجه به روحیات عاطفی و محدودیت توان جسمی دختران و زنان»، «آموزش اصول خانه‌داری به آن‌ها»، «پرهیز زنان و مردان از تشبه به یکدیگر در پوشش»، «برشمردن وظایف مردانه و زنانه برای هر کدام مانند تمکین زن از مرد و خودآرایی زنان برای مردان»، «سفارش به نیکو شوهرداری زنان»، «مدیریت مرد بر زن»، «غیرت فقط به مردان داده شده»، «زنان بیش از مردان حیا می‌ورزند»، «مردان از نظر استدلال منطقی از زنان تواناترند»، «مردان از نظر تعقل برتر از زنان‌اند»، «ضعیف بودن زنان از نظر رؤیت نسبت به مردان»، «مردان از نظر قوای جسمی قوی‌ترند»، «جهاد زنان شوهرداری نیکو و تحمل بدخلقی همسر است»، «عدم توانایی کافی زنان در امور حکومتی و نظامی» و ... تأکید شده، نتیجه می‌گیرد که اسلام بر پایه تفاوت‌های طبیعی جسمی زنان و مردان، نظام تفکیک نقش‌های جنسیتی را به رسمیت می‌شناسد (محمدی، ۱۳۹۲: ۷۷-۷۶).

۳-۴. شیء‌شدگی، از خودبیگانگی و سلطه‌پذیری

پیش‌تر اشاره شد که نتیجه فرهنگ بسته‌بندی‌شده‌ای که تبلیغات رسانه‌های گروهی در اختیار توده‌های مردم قرار می‌دهند، شکل‌گیری آگاهی کاذب است؛ یعنی وضعیتی که در آن مردم مصالح و منافع واقعی خود را درک نمی‌کنند و به آن توجهی ندارند. در نتیجه، به سادگی دچار شیء‌شدگی و از خودبیگانگی می‌شوند و تحت کنترل قرار می‌گیرند.

در ارتباط با تبعیض جنسیتی، نگرش افراد به تبعیض و نابرابری جنسیتی و نهایتاً شیء‌شدگی و از خودبیگانگی، در ایران نیز مطالعاتی انجام شده است. یافته‌های پژوهشی پیمایشی شامل ۱۵۲۲ دانشجوی دختر و پسر از ۲۱ دانشگاه کشور، در دو بعد نقش‌های خانگی و اجتماعی نشان می‌دهد هرچند تعداد زیادی از دانشجویان نگرش برابری‌گرایانه داشتند، ولی در برخی زمینه‌ها دیدگاه‌های سنتی تفکیک نقش‌های جنسیتی وجود دارد. برای مثال، بیش از دوسوم دانشجویان پخت‌وپز را کاری زنانه و تعمیر لوازم را کاری مردانه می‌دانستند (سراج‌زاده و جواهری، ۱۳۸۵: ۳۵-۳۳).

نتایج پژوهشی که برای یافتن مهم‌ترین عوامل اجتماعی - فرهنگی مؤثر بر نابرابری‌های جنسیتی با مشارکت ۴۰۰ نفر از دانشجویان شهرستان مهران انجام شده، نشان‌دهنده ارتباط میان متغیرهای جنس، تحصیلات، وضعیت تأهل، نگرش والدین، پایگاه اقتصادی - اجتماعی و منزلت شغلی با نگرش‌های جنسیتی در افراد است (ناصری و ناصری، ۱۳۹۴: ۱۱۳-۱۱۲). هم‌چنین نتایج پژوهشی پیمایشی و بر مبنای مطالعه بر روی ۷۰۰ مرد مجرد و متأهل بالای ۱۸ سال، که عوامل مؤثر بر نگرش مردان نسبت به نقش زنان را در شهر شیراز بررسی کرده نشان می‌دهد که میان منزلت شغلی، طبقه اجتماعی، میزان تحصیلات، تفاوت تحصیلی، ارزیابی فایده و انتظار فایده با نگرش مردان نسبت به نقش زنان در جامعه رابطه معنی‌داری وجود دارد (لهسایی‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۲۶).

بخش دیگری از پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه زنان به مطالعه و بررسی موضوع تصویر بدنی، خودشیء‌انگاری و مدیریت بدن در میان زنان پرداخته‌اند. یافته‌های پژوهشی که با هدف توصیف تفاوت‌های جنسیتی در رضایتمندی از تصور بدن و تبیین اثرات برخی عوامل اجتماعی - روانی بر آن، به صورت پیمایشی و با نمونه‌ای ۳۶۰ نفری از دانشجویان دانشگاه مازندران انجام شده نشان داد که زنان نسبت به بدن خود احساس بهتری دارند و مردان از تصویر بدنشان نارضایتی بیشتری داشتند. زنان به اینکه ظاهرشان از نگاه دیگران چگونه به نظر می‌رسد اهمیت

بیشتری می‌دادند و به ظاهر و صورتشان بیشتر توجه و برای آراستن خود وقت بیشتری صرف می‌کردند. از سوی دیگر زنانی که به میزان بالاتری شرم از بدن را گزارش کردند، رضایتمندی کمتری از بدن خود داشتند که این می‌تواند تأییدی بر نظریه شیء‌انگاری بدن باشد (ریاحی، ۱۳۹۰).

یافته‌های تحقیقی پیمایشی از ۵۳۰ نفر از زنان و دختران ۱۵ تا ۴۵ ساله شهر تبریز به‌منظور بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی مرتبط با مدیریت بدن زنان و دختران نشان می‌دهد که وضعیت شغلی، وضعیت تأهل، طبقه اجتماعی، پذیرش اجتماعی؛ میزان مصرف رسانه‌ای، احساس فشار اجتماعی و ... از جمله مؤلفه‌هایی هستند که با مدیریت بدن، به‌ویژه در زمینه کنترل وزن، آرایش و بهداشت و تغییر بدن مرتبطند. در این میان، دین‌داری متغیری بود که با مدیریت بدن رابطه معکوس داشت (احمدی و دیگران، ۱۳۹۴).

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد با گسترش مباحث مربوط به زنان در سطح جهان و در میان نهادها و جوامع علمی، مطالعه و پژوهش در این زمینه رونق بسیار یافت که در ایران هم با قدری تأخیر فرآیند مشابهی شکل گرفت. در نتیجه برای توضیح و تبیین آنچه به‌عنوان نابرابری حقوق و تبعیض جنسیتی نسبت به زنان خوانده شده آثار بسیاری انتشار یافت و پژوهشگران بیشماری به تحلیل و واکاوی علل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن پرداختند. بدین ترتیب مجموعه گسترده‌ای از پژوهش‌های کمی پیمایشی و تحقیقات کیفی در ارتباط با مطالعه مسایل زنان پدید آمد. در این میان به‌نظر می‌رسد مسأله سلطه‌پذیری زنان به‌دلایلی نامشخص کمتر موضوع مطالعه پژوهشگران قرار گرفته است. بررسی و جستجوی گسترده ما نشان داد در این زمینه تقریباً هیچ کار عمده‌ای انجام نشده و موارد موجود بسیار اندک و در حد اشاراتی مختصر است. شیء‌شدگی و از خودبیگانگی زنان ناشی از صنعت فرهنگ در شکل‌گیری مناسبات فرادستی و فرودستی یا سلطه و سلطه‌پذیری هم بازتاب داشته است.

مطالعات انجام‌شده در زمینه رواج کلیشه‌های جنسیتی در برنامه‌ها و به‌ویژه سریال‌های تلویزیونی نشانگر بازنمایی مناسبات فرودستی زنان و فرادستی مردان در این سریال‌ها است. به‌کارگیری و ترویج تعابیری از قبیل «مردانه»، «مردانگی»، «مردانه عمل کردن» و نیز تمجید از زنان با تعبیر «مثل مرد ...» گویای آن است که این قبیل تولیدات تلویزیونی عملاً در خدمت بازتولید و تثبیت مناسبات فرودستی/ فرادستی و یا سلطه هستند (صادقی‌فسایی و کریمی،

۱۳۸۴: ۸۳). در همین زمینه، موسوی و کمال‌الدینی (۱۳۸۸) نیز با اشاره به کاربرد مفاهیمی چون «چشم»، «باشه»، «هر چی تو بگی» و نیز رفتارهای خدماتی مثل بچه‌داری و رفتارهای هیجانی عاطفی از سوی زنان در سریال‌های تلویزیونی، این قبیل موارد را نمایانگر ترویج کلیشه‌های جنسیتی و رفتارهای مبتنی بر سلطه‌پذیری دانسته‌اند؛ رفتارهایی مبتنی بر اطاعت و فرمانبرداری که حتی در رفتار زنان با مردانی غیر از شوهرانشان نیز دیده می‌شود (کمال‌الدینی، ۱۳۸۸: ۱۴۸).

در ارتباط با پدیده سلطه‌پذیری زنان، یکی از معدود مطالعاتی که مستقیماً به نقش خود زنان در ایجاد یا تحکیم جامعه مردسالار پرداخته، مصاحبه‌های عظیمی‌نژادان (۱۳۸۴) با برخی از اندیشمندان و صاحب‌نظران حوزه زنان یا فرهنگ است. به باور او در بیشتر جوامع، گروه‌های اقلیت شامل کودکان، زنان و حیوانات اغلب به دلیل نداشتن قدرت غالب، نسبت به اکثریت مورد خشونت و اجحاف قرار می‌گیرند. جهان امروز جهانی مردانه است و سیاست، اقتصاد، فرهنگ، زبان و قدرت و ساختارهای آن همواره در دست مردان بوده است. به اعتقاد وی زنان همواره با دو احساس گناه و حقارت زندگی می‌کنند و می‌میرند. در واقع، تأکید وی در این کتاب بر نقش زنان در بساخت جامعه مردسالار است.

نتیجه‌گیری

در دنیای امروز نابرابری و تبعیض در عرصه‌های مختلف از جمله در زمینه جایگاه اجتماعی و حقوق زنان آشکار است. البته این نابرابری‌ها اگرچه تقریباً در همه جوامع کمابیش دیده می‌شود، ولی گستردگی آن در همه جوامع یکسان نیست. به نظر می‌رسد مطالعات انجام‌شده اگرچه تا حدود زیادی در تبیین ظهور و بروز تبعیض و نابرابری جنسیتی در جوامع توسعه‌یافته موفق بوده‌اند، ولی با توجه به تفاوت‌های فرهنگی میان این جوامع با جوامع سنتی در حال توسعه، تبیین‌های متعارف رایج، جنبه‌هایی از زمینه‌های تکوین و تداوم این پدیده را چندان که باید نکاویده‌اند.

پژوهش حاضر با رهیافتی انتقادی و با این فرض که حداقل بخشی از مناسبات فرودستی و فرادستی موجود نتیجه پذیرش این مناسبات از سوی خود زنان است کوشید تا با مروری بر نظریه انتقادی و مفاهیم اصلی آن، چارچوب نظری لازم برای ارزیابی انتقادی داده‌های موجود را فراهم سازد. همان‌طور که اشاره شد، نظریه انتقادی در نقد مناسبات سلطه در جامعه معاصر

علاوه بر اشاره به ابزارها و سازوکارهای سخت‌افزاری که نظام‌های حاکم برای تحکیم سلطه خود به کار می‌گیرند، به شیوه‌های نرم‌افزاری این فرآیند نیز توجه کرده است. لذا با ترسیم منظومه و فرآیند صنعت فرهنگ، ایجاد آگاهی کاذب و از خودبیگانگی و شیء‌شدگی به تبیین چگونگی شکل‌گیری مناسبات سلطه در جامعه می‌پردازد؛ سلطه‌ای که صرفاً ناشی از تحمیل و اجبار بیرونی نیست، بلکه طبقات، گروه‌ها و اقشار زیرسلطه در عمل داوطلبانه آنرا می‌پذیرند. در ایران اگرچه در یک قرن گذشته تلاش‌هایی برای بهبود شرایط زنان به عمل آمده و پیشرفت‌هایی انکارناپذیر نیز حاصل شده است، ولی چنان‌که گزارش معاونت امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری (۱۳۹۵) با عنوان «تحلیل وضعیت شاخص‌های جنسیتی در ایران» نشان می‌دهد با وجود تمام اقدامات انجام‌شده، ایران حتی نسبت به بسیاری از کشورهای همسایه و منطقه شرایط نامساعدتری دارد.

موضوع توانمندسازی زنان به‌عنوان گفتمان غالب در مجامع بین‌المللی درگیر با مسایل زنان، بر عرصه‌های مختلف اقتصادی، امکانات بهداشت و درمان، آموزش و نگرش‌های اجتماعی تأکید دارد. البته، به‌نظر می‌رسد از این میان تغییر نگرش‌های اجتماعی معطوف به حرمت‌نهادن به زنان و دختران از اهمیت بیشتری برخوردار است. برخی این تغییر نگرش یا آگاهی‌افزایی را به‌عنوان استراتژی اصلی فرآیند توانمندسازی زنان دانسته‌اند؛ زانی که اغلب ارتباط میان مشکلات با دنیای پیرامونشان را درک نکرده و در نتیجه، در مواجهه با مشکلات، اغلب به‌شکلی غیرمنصفانه خود را مقصر می‌دانند و سرزنش می‌کنند.

این پژوهش که با رهیافتی انتقادی نسبت به مناسبات سلطه و با تحلیل انتقادی داده‌های کمی و کیفی برآمده از پژوهش‌های جامعه علمی و نیز تحلیل انتقادی وضعیت موجود انجام شده نشان می‌دهد که موضوع پیچیده نابرابری و تبعیض جنسیتی بر علیه زنان را تنها نمی‌توان به یک عامل تقلیل داد. از سوی دیگر تأثیر حتمی علل و زمینه‌های ساختاری را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. درعین‌حال، بدون توجه به سازوکارهایی که به نقش‌ها و کلیشه‌های جنسیتی ماهیتی مقدس و انکارناپذیر می‌بخشند نیز نمی‌توان به معضل بی‌عدالتی و تبعیض نسبت به نیمی از جامعه پایان بخشید. در واقع تا زمانی که نظام آموزشی، رسانه‌ها و تریبون‌های علمی، فرهنگی و مذهبی که مخاطب عام دارند، به بازتولید، توجیه و ترویج نگرش‌ها، باورها، اعتقادات

و مناسبات مبتنی بر مشروعیت بخشی به نابرابری و تبعیض پردازند، شاهد تغییری معنادار در وضعیت زنان جامعه نخواهیم بود.

به نظر می‌رسد اگر جامعه توانمندسازی زنان را در قالب آگاهی‌افزایی و ظرفیت‌سازی تعریف کند، یعنی شرایطی که در آن زنان ضمن برخورداری از امکان رشد فردی در مناسبات قدرت اجتماعی هم سهیم شوند، چنین چشم‌اندازی مستلزم ترویج مهارت‌ها و نگرش‌های تازه زنان نسبت به خود و نگرش جامعه نسبت به زنان است. فرآیندی که زنان را به تأمل در وضعیتشان وادارد و به آن‌ها کمک کند تا در قبال مناسبات قدرت رویکرد بهتری داشته باشند. در این دورنما، زنان احساس شأن و منزلت بیشتری خواهند داشت و مناسبات مبتنی بر تبعیض و سلطه جای خود را به همکاری و همراهی خواهد بخشید.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- احمدی، ثریا؛ عقیلی، سید وحید و مهدیزاده، سید محمد (۱۳۹۴)، «تحلیل نشانه‌شناختی هویت جنسیتی در تلویزیون»، زن در فرهنگ و هنر، شماره ۷، صص ۱۶-۱.
- آدلر، آلفرد (۱۳۷۹)، طبیعت انسان از دیدگاه روانشناسی، ترجمه طاهره جواهرساز، تهران: شاد.
- ادیبی، حسین و عبدالمعبود انصاری (۱۳۵۸)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: انتشارات جامعه.
- اصلانی، شهناز و مسعود کیانپور (۱۳۹۴)، «الگوی نمایش کلیشه‌های جنسیتی در تبلیغات تلویزیونی سیما»، مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان، شماره ۲، تابستان، صص ۲۰۲-۱۷۱.
- افشانی، علی‌رضا و دیگران (۱۳۸۸)، «بازتولید نقش‌های جنسیتی در کتابهای فارسی مقطع ابتدایی»، پژوهش زنان، شماره ۱، بهار، صص ۱۰۷-۸۷.
- براتی، شهناز و دیگران (۱۳۹۳)، «تقسیم کار جنسیتی از دیدگاه اسلام»، پژوهش‌نامه اسلامی زنان و خانواده، بهار و تابستان، صص ۱۵۴-۱۳۹.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۶)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه‌های مارکسیستی، تهران: نشر نی.
- بلوم، ویلیام تی (۱۳۷۳)، نظریه‌های نظام سیاسی، ترجمه احمد تدین، تهران: آران.
- پولادی، کمال (۱۳۸۳)، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب: قرن بیستم، تهران: نشر مرکز.

زن و صنعت فرهنگ در ایران؛ توانمندسازی یا سلطه پذیری؟

چابکی، ام‌البنین (۱۳۸۲)، «آموزش و جنسیت در ایران»، *مطالعات زنان*، شماره ۲، تابستان و پاییز، صص ۶۹-۱۰۰.

حسام قاضی، روزان (۱۳۹۳)، *درآمدی بر روان‌شناسی سیاسی: سیری در روان‌شناسی سلطه*، تهران: مسافر.

دین‌محمدی، محمدرضا و دیگران (۱۳۹۲)، «پدیده سلطه‌گری سلطه‌پذیری در حرفه پرستاری و چگونگی مدیریت آن»، *نشریه بیمارستان*، شماره ۲، صص ۸۱-۹۰.

روحانی، علی و دیگران (۱۳۹۲)، «ارزیابی تصاویر کتاب‌های زبان انگلیسی دوره متوسطه ایران از منظر کارکرد و تبعیض‌های جنسی»، *پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی*، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۹۳-۱۱۵.

ریاحی، محمداسماعیل (۱۳۹۰)، «بررسی تفاوت‌های جنسیتی در میزان رضایت‌مندی از تصویر بدن»، *زن در توسعه و سیاست*، شماره ۳، پاییز، صص ۳۳-۵.

ساروخانی، باقر (۱۳۷۰)، *درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی*، تهران: کیهان.

سراج‌زاده، حسین و فاطمه جواهری (۱۳۸۵)، «برابری‌گرایی جنسیتی در میان دانشجویان و متغیرهای زمینه‌ای و نگرشی مرتبط با آن»، *جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۲، تابستان، صص ۳-۴۰.

سمواتی، زهرا و ابتسام رضوی‌دینانی (۱۳۹۴)، «تاثیر رسانه در بازنمایی واقعیت نقش زنان»، *پژوهش‌های جامعه‌شناختی*، شماره ۱، بهار، صص ۷۹-۱۰۶.

صادقی فسایی، سهیلا و کریمی، شیوا (۱۳۸۴)، «کلیشه‌های جنسیتی سریال‌های تلویزیونی ایرانی (سال ۱۳۸۳)»، *پژوهش زنان*، شماره ۳، پاییز، صص ۵۹-۸۹.

عظیمی‌نژادان، شبنم (۱۳۸۴)، *زن، معمار جامعه‌ی مردسالار*، تهران: اختران.

فالاچی، اوریانا (۱۳۹۲)، *جنس ضعیف (گزارشی از وضعیت زنان جهان)*، ترجمه یغما گلروبی، تهران: نگاه.

لهسایی زاده، عبدالعلی (۱۳۸۰)، «عوامل مؤثر بر نگرش مردان نسبت به نقش زنان در جامعه مطالعه موردی شهر شیراز»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، شماره ۳۲، بهار، صص ۹۹-۱۳۰.

لسناف، مایکل اچ (۱۳۹۴)، *فلسوفان سیاسی قرن بیستم*، خشایار دیهیمی، تهران: نشر ماهی.

مارکوزه، هربرت و کارل پوپر (۲۵۳۵)، *انقلاب یا اصلاح*، هوشنگ وزیری، تهران: خوارزمی.

- محمدی، مسلم (۱۳۹۲)، «تحلیل تفاوت‌های جنسیتی زن و مرد در علوم تجربی و آموزه‌های دینی»، *انسان پژوهی دینی*، شماره ۲۹، بهار و تابستان، صص ۸۱-۷۱.
- معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری (۱۳۹۵)، *تحلیل وضعیت شاخص‌های جنسیتی در ایران*، تهران: معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری.
- موسوی، یعقوب و معصومه کمال‌الدینی (۱۳۸۸)، «بازتولید نمادین ارزش‌های جامعه در خصوص زن در تلویزیون»، *جامعه‌شناسی معاصر*، شماره ۴، پاییز، صص ۱۵۴-۱۳۵.
- مهران، گلنار و دیگران (۱۳۹۶)، «بررسی نقش کلیشه‌های جنسیتی در کتاب‌های ادبیات فارسی و زبان فارسی سال اول دبیرستان در انتخاب رشته تحصیلی دانش‌آموزان دختر و پسر»، *فصلنامه نوآوری‌های آموزشی*، شماره ۶۱، بهار، صص ۶۶-۴۳.
- میشل، آندره (۱۳۸۲)، *پیکار با تبعیض جنسی*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه.
- ناصری، سهیلا و محبوبه ناصری (۱۳۹۵)، «بررسی عوامل مؤثر بر نگرش دانشجویان نسبت به نابرابری‌های جنسیتی (مطالعه موردی: شهرستان مهران در سال ۱۳۹۴)»، *فرهنگ ایلام‌ریال* شماره ۵۳-۵۲، پاییز و زمستان، صص ۱۱۴-۹۸.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۹۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: سمت.

(ب) منابع انگلیسی

- Allen, Amy ; Eduardo Mendieta [Ed.] (2018), **From Alienation to Forms of Life : the Critical Theory of Rahel Jaeggi**, Pennsylvania: The Pennsylvania State University Press.
- Bronner, Stephen Eric (2011), **Critical Theory: A Very Short Introduction**, New York: Oxford University Press.
- Brookfield, Stephen D. (2005), **The Power of Critical Theory for Adult Learning and Teaching**, New York: Open University Press.
- Felluga, Dino Franco (2015), **Critical theory: the key concepts**. New York: Routledge.
- Goyal, Omita [ed.] (2015), **Interrogating Women's Leadership and Empowerment**, New Delhi: Sage.
- Kirst-Ashman, Karen k. (2017), **Introduction to Social Work and Social Welfare**, Boston: Cengage Learning.
- Lombardini, Simone et. al (2017), **A 'How to' Guide to Measuring Women's Empowerment**, Oxford, UK: Oxfam.

- McNabb, David E. (2005), **Research Methods for political Science**, New Delhi: Prentice-Hall of India.
- O'Neil, Tam; et al. (2014), "Progress on women's empowerment; from technical fixes to political action", **Development Progress Working Paper** (6), November.
- Rakotsoane, Francis C.L. (2019), **Structure and Parts of an Article**. Presented at the National University of Lesotho, Roma.
- Ritzer, George (1988), **Sociological Theory**, New York: Alfred Knopf.
- Ross, Bathan [ed.] (2015), **The Aesthetic Ground of Critical Theory: New Readings of Benjamin and Adorno**, London: Rowman & Littlefield.
- Swales, John M.; Christine B. Feak (2012), **Academic Writing for Graduate Students**, Michigan: University of Michigan.
- United Nations (2019), **UN Women Annual Report: 2019-2020**.
- World Economic Forum (2019), **Global Gender Gap 2020**, Geneva.